زندگینامه اجمالی ام البنین سلام الله علیها

**ازدواج امير المؤمنين على عليه السلام با ام البنين سلام الله عليها**
پس از آنكه امير المؤ منين على بن ابى طالب عليه السلام به سوگ پاره تن و ريحانه رسول خدا محمد بن عبد الله صلى الله عليه و آله يعنى سرور زنان عالميان حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليه شهيده راه ولايت و امامت نشست ، برادرش عقيل بن ابى طالب عليه السلام را كه آشنا به انساب عرب بود، فرا خواند و از او خواست برايش همسرى از تبار دلاوران برگزيند تا پسر دليرى براى مولا به ارمغان آورد كه سالار شهيدان حسين بن على عليه السلام را در كربلا يارى كند. (101)
عقيل ، ام البنين كلابيه عليه السلام را براى حضرت على عليه السلام برگزيد كه قبيله و خاندانش ، بنى كلاب ، در شجاعت بى مانند بودند. (102) بنى كلاب از حيث شجاعت و دلاورى در ميان عرب زبانزد بودند، ولبيد درباره آنان چنين سروده است ما بهترين زادگان عامر بن صعصعه هستم و كسى بر اين ادعا خورده نمى گرفت . الو براء، همبازى نيزه ها (ملاعب الاءسنة )، كه در عرب در شجاعت مانند او را نديده بود، از همين خاندان است . (103)
حضرت امير المؤ منين عليه السلام اين انتخاب از پسنديد و عقيل را به خواستگارى نزد پدر ام البنين سلام الله عليه فرستاد. پدر، خشنود از اين وصلت مبارك ، نزد دختر خود شتافت و او نيز با سر بلندى و افتخار پاسخ مثبت داد و پيوندى هميشگى بين وى و مولاى متقيان على بن ابى طالب عليه السلام برقرار شد. امام عليه السلام در همسر عقلى سترگ ، ايمانى استوار، آدابى والا و صفاتى نيكو مشاهده كرد و او را گرامى مى داشت و از صميم قلب در حفظ حرمت او كوشيد.

**ام البنين ، و دو سبط پيامبر صلى الله عليه و آله**
ام البنين بر آن بود كه جاى خالى مادر آنها را در زندگى دو سبط پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله دو ريحانه رسول خدا صلى الله عليه و آله و دو سرور جوانان بهشت ، امام حسن و امام حسين عليه السلام ، پر كند؛ مادرى كه در اوج شكوفايى پژمرده شد و آتش به جان فرزندان خردسال خود زد.
فرزندان رسول خدا صلى الله عليه و آله در وجود اين بانوى پارسا، مادر خود را مى ديدند، و رنج فقدان مادر را كمتر احساس مى كردند. ام البنين سلام الله عليه ، فرزندان دخت گرامى رسول اكرم صلى الله عليه و آله را بر فرزندان خود كه نمونه هاى والاى كمال بودند مقدم مى داشت و بخش عمده محبت و علاقه خود را متوجه آنان مى كرد.
تاريخ جز اين بانوى پاك كسى را به ياد ندارد كه به اصطلاح فرزندان هووى خود را بر فرزندان خويش مقدم بدارد. ليكن ام البنين سلام الله عليه توجه به فرزندان رسول خدا صلى الله عليه و آله را فريضه اى دينى مى شمرد، زيرا خداوند متعال در كتاب خود همگان را به محبت آنان دستور داده (104)،و آنان امانت و ريحانه رسول خدا صلى الله عليه و آله بودند (105). ام البنين با درك عظمت آنان به خدمتشان قيام كرد و در اين راه از بذل آنچه در توان داشت دريغ نورزيد.
گويند همان روز كه پاى در خانه مولا عليه السلام گذاشت ، حسنين عليه السلام هر دو مريض بوده و در بستر افتاده بودند. اما عروس تازه ابو طالب عليه السلام به محض آنكه وارد خانه شد خود را به بالين آن دو عزيز عالم وجود رسانيد و همچون مادرى مهربان به دلجويى و پرستارى آنان پرداخت (106). چنانكه گفته مى شود خود نيز پس از چندى به مولا پيشنهاد داد كه به جاى فاطمه ، كه اسم قبلى واصلى وى بوده ، او را ام البنين صدا زند، تا حسنين عليه السلام از ذكر نام اصلى او توسط مولا عليه السلام به ياد مادر خويش ، فاطمه زهرا سلام الله عليه ، نيفتاده و در نتيجه خاطرات تلخ گذشته در ذهنشان تداعى نگردد و رنج بى مادرى آنها را آزار ندهد

**اهل بيت عليه السلام ، و ام البنين سلام الله عليها**
محبت بى شائبه ام البنين سلام الله عليه در حق فرزندان رسول خدا صلى الله عليه و آله و فداكاريهاى فرزندان او در راه سيد الشهداء عليه السلام ، در تاريخ بى پاسخ نماند. اهل بيت عصمت و طهارت در احترام و بزرگداشت آنان كوشيدند و از قدردانى نسبت به آنان چيزى فرو گذار نكردند.
شهيد كه از فقهاى قله پوى شيعه است ، مى گويد: ام البنين سلام الله عليه از زنان با فضيلت و عارف به حق اهل بيت عليه السلام بود. وى محبتى خالصانه به آنان داشت و خود را وقف دوستى آنان كرده بود. آنان نيز براى او جايگاهى والا و موقعيتى ارزنده قائل بودند. زينب كبرى سلام الله عليه پس از رسيدن به مدينه به محضرش شتافت و شهادت چهار فرزندش را تسليت گفت . چنانكه در اعياد نيز، براى اداى احترام ، به محضرش ‍ مشرف مى شد.
رفتن نواده رسول گرامى اسلام صلى الله عليه و آله ، شريك نهضت حسينى و قلب طپنده قيام امام حسين عليه السلام يعنى زينب كبرى عليه السلام ، نزد ام البنين سلام الله عليه و تسليت گفتن شهادت فرزندان برومندش ، نشان دهنده منزلت والاى ام البنين سلام الله عليه نزد اهل بيت عليه السلام است .

**ام البنين سلام الله عليها واسطه فيض الهى**
اين بانوى بزرگوار نزد مسلمانان جايگاهى ويژه دارد، و بسيارى از انان معتقدند او را نزد خداوند منزلتى والاست و اگر دردمندى او را به درگاه حضرت بارى تعالى شفيع و واسطه قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد. لذا به هنگام سختيها و درماندگيها، اين مادر فداكار را شفيع خود قرار مى دهند. البته بسيار هم طبيعى است كه ام البنين سلام الله عليه نزد پروردگار مقرب باشد تا زيرا وى فرزندان پاره هاى جگر خود را خالصانه در راه خدا و استوارى دين حق تقديم داشته است . (107) در خلال كراماتى كه در بخش سوم كتاب حاضر آمده ، با جلوه هايى از مقام والاى ام البنين سلام الله عليه در عالم معنا آشنا خواهيم شد.

**سلسله نسب ام البنين سلام الله عليها**
وى فاطمه دختر حزام (108) بن خالد بن ربيعه بن وحيد بن كعب بن عامر بن كلاب بن ربيعة بن عامر بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن است .
مادر او شمامه (109) از خانواده سهل بن عامر بن مالك بن جعفر بن كلاب مى باشد و جده هايش عبارتند از:
جده اول : عمره دخت طفيل بن مالك احزام بن جعفر كلاب .
جده دوم : كبته دخت عروة الرحال فرزند جعفر بن كلاب .
جده سوم : ام خشف دخت ابى معاوية فارس هزار بن عبادة بن عقيل بن كلاب .
جده چهارم : فاطمه دخت جعفر بن كلاب . (110)
جده پنجم : عاتكه دخت عبدالشمس بن عبد مناف بن قصى ، جده حضرت رسول صلى الله عليه و آله است كه در عمدة الطالب نام او را فاطمه دانسته است .
جده ششم : آمنه دخت وهب بن عمير بن نصر بن قعين بن حرث بن ثلعبه بن ذودان بن اسد بن خزيمه .
جده هفتم : دخت جحدر بن ضبيعه اغر بن قيس بن ثلعبية بن عكاية بن صعب بن على بن بكر بن وائل بن ربيعه بن نزار، جد حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله .
جده هشتم : دخت ملك بن قيس بن ثعلبه .
جده نهم : دخت الراءسين : خشين بن ابى عصم بن سمح بن فزاره (در قاموس اللغة خشين بن لاى ، و در تاج العروس لاى بن عصيم آمده است ).
جده دهم : دخت عمر بن صرمة بن عوف بن سعد بن ذبيان بن بغيض بن ريث بن غطفان .
اينان جده هاى ام البنين سلام الله عليه ، مادر ابوالفضل العباس عليه السلام ، هستند كه ابوالفرج اصفهانى در مقاتل الطالبين از ايشان ياد كرده است . تاريخ گواهى مى دهد كه پدران و داييهاى ام البنين سلام الله عليه در دوران قبل از اسلام جزو دليران عرب محسوب مى شده اند و مورخان آنان را به دليرى و جلادت در هنگام نبرد ستوده اند. افزون بر اين ، آنان علاوه بر شجاعت و قهرمانى ، سالار و بزرگ پيشواى قوم خود نيز بوده اند، آنچنان كه سلاطين زمان در برابرشان سر تسليم فرود آورده اند. اينان همانانند كه عقيل به امير المؤ منين عليه السلام گفت : در ميان عرب از پدرانش شجاعتر و قهرمانتر يافت نشود (111).
امير المؤ منين عليه السلام نيز مقصودش از آن پرس و جو آن بود كه زنى را به همسرى خويش برگزيند كه زاده دلاوران عرب باشد، چرا كه مسلم است سرشت و خصايص ‍ اجداد به فرزندان منتقل مى شود، و فرزندان نيز آن ويژگيها را به نسلهاى بعدى منتقل مى سازند. بر اين اساس است كه رسول اكرم صلى الله عليه و آله مى فرمايند: دايى به منزله يكى از دو زوج است (يعنى دايى نيز چون پدر و مادر، در صفات و اخلاق طفل مؤ ثر است ) پس براى جايگاه نطفه خود همسرى شايسته برگزينيد.
در اينجاست كه مى بينيم در وجود شريف ابوالفضل عليه السلام دو گونه شجاعت در هم آميخته است : 1. شجاعت هاشمى و علوى كه ارجمندتر و والاتر است و از جانب پدر سرور اوصيا به او رسيده ؛ و 2. شجاعت عامرى كه از جانب مادرش ام البنين سلام الله عليه ارث برده است ، زيرا كه در ميان تيره مادريش جدى پيراسته چون عامر بن مالك بن جعفر بن كلاب (جد ثمامه مادر ام البنين ) بوده است كه به سبب قهرمان سالارى و شجاعتش او را ملا الاءسنة يعنى كسى كه سر نيزه ها را به بازى مى گيرد، مى ناميدند. اين لقب را نخستين بار حسان در باب او به كار برد، چون ديد كه يك تنه با شجاعانى كه او را احاطه كرده بودند پيكار مى كند، و لذا گفت : وى سر نيزه ها را با دستش به بازى گرفته است .
نيز از اوس بن حجر نقل شده كه درباره عامر گفته است :

|  |
| --- |
| يلاعب اطراف الاءسنة عامر |

|  |
| --- |
| فراح له حظ الكتائب اءجمع |

عامر سر نيزه ها را به بازى مى گيرد، پس او در كار آيى و توان نظامى ، به تنهايى يك لشگر را در خود جمع دارد.

عامر بن مالك همان كسى است كه برادر زاده اش ، عامر بن طفيل ، با علقمة بن علاثه قرار گذاشتند كه هر كدام نسبت و حسب افتخارآميزترى داشت و به نفع او حكم شد، صد شتر از ديگرى بستاند. بدين منظور، هر يك ، يكى از پسران خود را نزد مردى از بنى وحيد به گرو گذاشتند (و ضمانت و رهن نيز از آن هنگام داير گرديد). چون ابن طفيل در اين مورد از عمويش ، عامر بن مالك ، كمك خواست ، اين مرد دلير نعلين خود را به او داد و گفت : براى تعيين شرافت خود از اين نعلين كمك بگير، زيرا من با آن چهل مرباع را به دست آورده ام (112).

مرباع ، ربع غنائم جنگى ئى بوده است كه پس از پيروزى يك قوم بر قوم ديگر در زمان جاهليت به رئيس قبيله مى رسيد. اين نعلين ، مخصوص رئيس و پيشواى قوم بوده كه در ايام نبرد آن را مى پوشيده است ، والا مزيتى نداشته كه براى تعيين افتخار و مباهات به نسبت به كار رود.

ديگر از اجداد مادرى حضرت ابوالفضل عليه السلام ، عامر بن طفيل بن مالك بن كلاب ، برادر عمره : جده اول ام البنين سلام الله عليه مى باشد كه فوقا از او ياد شد. او گراميترين مردم در عصر خود و نام آورترين شجاعان و دلاوران عرب بود. حتى گويند كه : هرگاه يكى از اعراب نزد قيصر روم مى رفت قيصر به او مى گفت : تو با عامر بن طفيل نسبتى دارى ؟ اگر وى ميان خود و عامر نسبتى بر مى شمرد، گراميش كمى شمرد و صله و احسان به او مى كرد، و الا روى خوش به او نشان نمى داد. (113)
نيز از اجداد مادرى ام البنين سلام الله عليه ، عروة الرحال فرزند عتبة بن جعفر بن كلاب ، پدر كبشه : جده دوم اين بانو مى باشد. عروه با پادشاهان رفت و آمد بسيار داشت و او را نزد آنها پايگاه و منزلتى رفيع بود، و به همين خاطر هم او را رحال (يعنى جهانگرد) ناميده اند.
از ديگر نياكان ام البنين ، طفيل : فارس قرزل است كه پدر عمره (جده اول اين بانوى بزرگوار) مى باشد. او نيز در شجاعت و قهرمان سالارى زبانزد همگان بوده و با ملاعب الاءسنة ربيعه ، عبيده ، و معاويه (پسران جعفر بن كلاب ) برادر بوده است . گويند: يك روز صبح آنان بر نعمان بن منذر (امير مشهور عرب ) وارد شدند و مشاهده كردند كه يكى از ياران و همنشينان امير، موسوم به ربيع بن زياد عبسى ، با امير مشغول غذا خوردن است . آنان مطلع شده بودند كه ربيع نزد حاكم ايشان سعايت كرده است . لبيد، كوچكترين فرزند ربيعه (يكى از برادران ياد شده )، اشعارى در مدح طائفه و عموهاى خويش و ذم ربيع بن زياد سرود كه نعمان و ديگر همنشينانش بر او انكار نورزيدند، و اين به لحاظ شرافت و بزرگمنشى غير قابل انكار آنان بود. حتى پس از اين ماجرا، امير آن شخص ‍ سخن چين را از خود راند و ابياتى در توبيخ او سرود.

**ام البنين سلام الله عليها همسرى جز اميرالمؤ منين على عليه السلام برنگزيد**
گروهى از مورخين برآنند كه اميرالمؤ منين عليه السلام با ام البنين سلام الله عليه ، دختر حزام عامريه ، بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله عليه ازدواج نمود. (114) دسته اى ديگر مى گونيد كه اين امر بعد از ازدواج حضرتش با امامه بوده است . (115) اما در هر حال ، مسلم است كه اين ازدواج بعد از صديقه كبرى سلام الله عليه صورت گرفته است ، زيرا تا فاطمه سلام الله عليه زنده بود خداوند ازدواج با زنان را بر اميرالمؤ منين عليه السلام حرام نموده بود. (116)
ام البنين داراى چهار پسر به نامهاى عباس ، عبدالله جعفر، و عثمان گرديد كه سرور همه آنان حضرت عباس عليه السلام مى باشد. اين بانوى بزرگوار، بعد از امير المؤ منين على عليه السلام مدتى طولانى زنده بد و با كسى نيز ازدواج نكرد؛ همچنانكه امامه و اسماء بنت عميس و ليلى نهشيله چنين نمودند و اين چهار زن آزاده ، كمال وفادارى را در حق شوى و سرورشان امير المؤ منين على عليه السلام انجام دادند. (117)حتى يك بار مغيرة ين نوفل و يك بار نيز ابو هياج بن سفيان از امامه خواستگارى كردند، اما او امتناع ورزيد و حديثى از على عليه السلام نقل كرد كه همسران پيامبر و جانشينش بعد از مرگ ايشان نبايد به همسرى كسى درآيند، بر پايه اين سفارش ، زنان وارسته مزبور، تن به ازدواج با كسى ندادند. (118)
در باب عظمت مقام و علو معرفت حضرت ام البنين سلام الله عليه به مقام و موقعيت اهل بيت عليه السلام همين بس نوشته اند: چون ازدواج اميرالمؤ منان عليه السلام در آمد، امام حسن و امام حسين عليه السلام بيمار بودند، و او بسان مادرى دلسوز و پرستارى مهربان به مراقبت و دلنوازى از آنان پرداخت ؛ و چنين امرى از همسر سرور اهل ايمان ، كه از انوار معارف حضرتش بهره ها گرفته ، در بوستان علوى تربيت يافته و به آداب و اخلاق مولاى متقيان عليه السلام مؤ دب متخلق شده ، شگفت نيست .

**فرزندان ام البنين سلام الله عليها**
اول از همه ، قمر بنى هاشم عليه السلام متولد گرديد، و بعد بترتيب : عبدالله و جعفر و عثمان گام به جهان هستى گذاشتند.
فرزندان ام البنين - همگى - در زمين كربلا شهيد شدند و نسل ام البنين عليه السلام از طريق عبيدالله بن قمر بنى هاشم بسيار مى باشند. چون بشير به فرمان اما زين العابدين عليه السلام وارد مدينه شد تا مردم را از ماجراى كربلا و بازگشت اسراى آل الله با خبر سازد در راه ام البنين سلام الله عليه او را ملاقات كرد و فرمود: اى بشير، از امام حسين عليه السلام چه خبر دارى ؟ بشير گفت : اى ام البنين ، خداى تعالى ترا صبر دهد كه عباس ‍ تو كشته گرديد. ام البنين سلام الله عليه فرمود: از حسين سلام الله عليه مرا خبر ده . بدينگونه ، بشير خبر قتل يك يك فرزندانش را به او خبر داد اما ام البنين پياپى از امام حسين عليه السلام خبر مى گرفت وى گفت : فرزندان من و آنچه در زير آسمان است ، فداى حسينم باد! و چون بشير خبر قتل آن حضرت را به او داد صيحه اى كشيد و گفت : اى بشير، رگ قلبم را پاره كردى ! و صدا به ناله و شيون بلند كرد.
مامقانى گويد: اين شدت علاقه ، كاشف از بلندى مرتبه او در ايمان ، و قوت معرفت او به مقام امامت است كه شهادت چهار جوان خود را كه نظير ندارند در راه دفاع از امام زمان خويش سهل مى شمارد.
به نوشته علامه سماوى در ابصارالعين : ام البنين سلام الله عليه همه روزه به بقيع مى رفت و مرثيه مى خواند، به نوعى كه مروان - با آن قساوت قلب - از ناله و گريه ام البنين سلام الله عليه به گريه مى افتاد و اشكهاى خود را با دستمال پاك مى كرد. نيز هنگامى كه زنها او را با عنوان ام البنين خطاب كرده و به وى تسليت مى داده اند اين ابيات را سرود:

|  |
| --- |
| لا تدعونى و يك ام البنين |

|  |
| --- |
| تذكرنى بليوث العرين |

|  |
| --- |
| كانت بنون لى ادعى بهم |

|  |
| --- |
| و اليوم اصبحت و لا من بنين |

|  |
| --- |
| اربعه مثل نسور الربى |

|  |
| --- |
| قد واصلوا الموت بقطع الوتين |

|  |
| --- |
| تنازع الخرصان اشلائهم |

|  |
| --- |
| فكلهم امسوا صريعا طعين |

|  |
| --- |
| يا ليت شعرى اكما اخبروا |

|  |
| --- |
| بان عباسا مقطوع اليدين |

يعنى اى زنان مدينه ، ديگر ام البنين نخوانيد و مادر شيران شكارى ندانيد، مرا فرزندانى بود كه به سبب آنها ام البنينم مى گفتند، ولى اكنون ديگر براى من فرزندى نمانده همه را از دست داده ام . آرى ، من چهار باز شكارى داشتم كه آنها را هدف تير قرار دادند و رگ گردن آنها را قطع نمودند و دشمنان با نيزه هاى خود ابدان طيبه آنها را از هم متلاشى كردند و در حالى كه روز را به پايان بردند كه همه آنها با جسد چاك چاك بر روى زمين افتاده بودند. اى كاش مى دانستم آيا اين خبر درست است كه دستهاى فرزندم قمر بنى هاشم عليه السلام را از تن جدا كردند؟!

|  |
| --- |
| مخوان جانا دگر ام البنينم |

|  |
| --- |
| كه من با محنت دنيا قرينم |

|  |
| --- |
| مرا ام البنين گفتند، چون من |

|  |
| --- |
| پسرها داشتم ز آن شاه دينم |

|  |
| --- |
| جوانان هر يكى چون ماه تابان |

|  |
| --- |
| بدندى از يسار و از يمينم |

|  |
| --- |
| ولى امروز بى بال و پر ستم |

|  |
| --- |
| نه فرزندان ، نه سلطان مبينم |

|  |
| --- |
| مرا ام البنين هر كس كه خوائد |

|  |
| --- |
| كنم ياد از بنين نازنينم |

|  |
| --- |
| به خاطر آورم آن مه جبيان |

|  |
| --- |
| زنم سيلى به رخسار و جبينم |

|  |
| --- |
| به نام عبدالله و عثمان و جعفر |

|  |
| --- |
| دگر عباس آن در ثمينم |

|  |
| --- |
| يا من راءى العباس كر |

|  |
| --- |
| على جماهير النقد |

|  |
| --- |
| و وراه من ابناء حيدر |

|  |
| --- |
| كل ليث ذى لبد |

|  |
| --- |
| نبئت ان ابنى اصيب |

|  |
| --- |
| بر اءسه مقطوع يد |

|  |
| --- |
| و يلى على شبلى و مال |

|  |
| --- |
| براءسه ضرب العمد |

|  |
| --- |
| لو كان سيفك فى |

|  |
| --- |
| يديك لما دنى منك اءحد |

حاصل مضمون اين ابيات جانسوز آنكه : هان اى كسى كه فرزند عزيزم ، عباس را ديده اى كه با دشمن در قتال است و آن فرزند حيدر كرار، پدر وار، حمله مى كند و فرزندان ديگر على مرتضى ، كه هر يك نظير شير شكارى هستند، در پيرامون وى رزم مى كنند، آه كه من خبر داده اند كه بر سر فرزندم عباس عمود آهن زدند در حاليكه دست در بدن نداشته است . اى واى بر من ! چه بر سرم آمد و چه مصيبتى بر فرزندانم رسيد؟! اگر فرزندم عباس ‍ دست در تن داشت ، كدام كس را جراءت بود كه به وى نزديك شود.

فضل بن محمد بن حسن بن عبدالله بن عباس بن امير المؤ منين عليه السلام نيز كه از تبار قمر بنى هاشم است ، مرثيه ذيل را در سوگ جد خود سروده است:

|  |
| --- |
| انى لاذكر للعباس موقفه |

|  |
| --- |
| بكربلاء و هام القوم يختطف |

|  |
| --- |
| يحمى الحسين و يحميه على ظما |

|  |
| --- |
| و لا يولى و لا يثنى فيختلف |

|  |
| --- |
| و لا اءرى مشهدا يوما كمشده |

|  |
| --- |
| مع الحسين عليه الفضل و الشرف |

|  |
| --- |
| اكرم به مشهد اءبانت فضلته |

|  |
| --- |
| و ما اءضاع له اءفعاله خلف |

و چه زيباست سروده است شاعر بزرگ اهل بيت عليه السلام مرحوم سيد جعفر حلى ره در مدح حضرت ابوالفضل العباس عليه السلام :

|  |
| --- |
| و قع العذاب على جيوش اميه |

|  |
| --- |
| من باسل هو فى الوقايع معلم |

|  |
| --- |
| ما راعهم الا تقحم ضيغم |

|  |
| --- |
| غير ان يعجم لفظه و يدمدم |

|  |
| --- |
| عبست و جوه القوم و غاص الموت |

|  |
| --- |
| و العباس فيهم ضاحك متبسم |

|  |
| --- |
| قلب اليمين على الشمال و غاص فى |

|  |
| --- |
| الاءوساط يحصد للرؤ وس و يحطم |

|  |
| --- |
| بطل تورث من ابيه شجاعة |

|  |
| --- |
| فيها انوف بنى الضلالة ترغم |

|  |
| --- |
| حامى الظعينة اين منه ربيعة |

|  |
| --- |
| ام اين من عليا ابيه مكدم |

|  |
| --- |
| فى كفه اليسرى السقاء يقله |

|  |
| --- |
| وبكفه اليمنى الحسام المخذم |

|  |
| --- |
| حسمت يديه المرهقات و انه |

|  |
| --- |
| و حسامه من حدهن لاحسم |

|  |
| --- |
| فغذايهم باءن يصول فلم يطق |

|  |
| --- |
| كالليث اذ اظفاره تتقلم |

|  |
| --- |
| اءمن الردى من كان يحذر بطشه |

|  |
| --- |
| اءمن البغات اذا اصيب القشعم |

|  |
| --- |
| و هوى بجنب العلقمى فليته |

|  |
| --- |
| للشاربين به يدان العلقم (119) |

كميت شاعر چه خوش سروده است :

|  |
| --- |
| و ابوالفضل ان ذكرهم الحلو |

|  |
| --- |
| شفاء النفوس من اسقام |

|  |
| --- |
| قتل الاءدعياء اذ قتلوه |

|  |
| --- |
| اكرم الشاربين صوب الغمام (120)  |

يعنى : و ابوالفضل (يكى از جوانمردان بود) كه ياد شيرين آنها شفاى درد هر دردمندى است .
آن كه زنازادگان را كشت در آن هنگامى كه او كشتند، و بزرگوارترين كسى كه از آب باران آشاميد.
شاعر ديگر درباره عباس بن على عليه السلام چنين سروده است :

|  |
| --- |
| احق الناس ان يبكى عليه |

|  |
| --- |
| فتى ابكى الحسين بكربلاء |

|  |
| --- |
| اءخوه و ابن والده على |

|  |
| --- |
| ابوالفضل المضرج بالدماء |

|  |
| --- |
| و من و اساه لايثنيه شى ء |

|  |
| --- |
| و جاد له على عطش بماء (121)  |

يعنى : شايسته ترين كسى كه سزاوار است مردم بر او بگريند آن جوانى است كه (شهادتش ) حسين عليه السلام را در كربلا به گريه انداخت .
يعنى برادر و فرزند پدرش على عليه السلام كه همان ابوالفضل بود و به خون آغشته كشت .
و كسى كه با او مواسات كرد و چيزى نتوانست جلوگير او (در اين مواسات ) گردد، و با اينكه خود تشنه آب بود (آب نخورد) به آن حضرت كرم كرد.
به دريا پا نهاد و تشنه برگشت

|  |
| --- |
| ام البنين مضطر نالد چو مرغ بى پر |

|  |
| --- |
| گويد به ديده تر، ديگر پسر ندارم |

|  |
| --- |
| زنها! مرا نگوييد ام البنين از اين پس |

|  |
| --- |
| من ام بى بنينم ، ديگر پسر ندارم |

|  |
| --- |
| مرا ام البنين ديگر مخوانيد |

|  |
| --- |
| به آه و ناله ام يارى نماييد |

|  |
| --- |
| بنالم بهر عباسم شب و روز |

|  |
| --- |
| شده آهم به جانم آتش افروز |

|  |
| --- |
| به دشت كربلا آن مه جنبينم |

|  |
| --- |
| شنيدم بود سقاى حسينم |

|  |
| --- |
| به دريا پا نهاد و تشنه برگشت |

|  |
| --- |
| حسينش تشنه بود، از آب لب بست |

|  |
| --- |
| گذشت از آب و كسب آبرو كرد |

|  |
| --- |
| به سوى خيمه ها با آب رو كرد |

|  |
| --- |
| ز نخلستان چو بر سوى خيم شد |

|  |
| --- |
| به دست اشقيا دستش قلم شد (122) |

|  |
| --- |
| شنيدم آنكه جدا شد ز قامت عباس |

|  |
| --- |
| دو دست بر اثر ظلم قوم حق نشناس |

|  |
| --- |
| به چشم راست خدنگش رسيده از الماس |

|  |
| --- |
| چمن خزان شد و پژمرده گشت چون گل ياس  |